

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران

دوره ۵، شماره ۱

بهار و تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۰۶-۹۳

بررسی هویت زن ایرانی - مسلمان از خلال مفاهیم جنسیت

ابراهیم فیاض -

فاطمه خضری -

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۶

چکیده

در این مقاله مفاهیم مرتبط با جنسیت مهم انگاشته شده‌اند زیرا که هویت زنان ارتباط تنگاتنگی با تجربه زیست‌شده آنها دارد. انسان از خلال حس‌های خود با دیگری و جهان بیرونی ارتباط برقرار می‌کند. زنان با توجه به تجربه زیست‌شده‌شان بخش عمده‌ای از شناخت خود را با حس‌های کالبدی (چشایی، بویایی و لامسه) و سپس دیداری و شنیداری به دست آورده‌اند. امروزه زنان بر اساس فرایند شهرسازی وارد فضاهای عمومی شهرها شده‌اند و این امر باعث شده است تا زنان به هویت ساختاریافته خودآگاهی پیدا کنند و تجربه و در نتیجه هویت آنها دچار تغییر شود. در این مقاله مفاهیم بنیادی دین اسلام که هویت زنان مسلمان - ایرانی تحت تأثیرشان است مورد بررسی قرار می‌گیرند چون مفاهیم اسلامی به زنان این باور را داده است که از نظر وجودی با مردان برابر هستند. این باور به تجربه زیست‌شده زنان رویکردی انتقادی نخواهد داشت. در این راستا زنان ایرانی - مسلمان هویت خود را در برابر مردان تعریف نمی‌کنند و شناخت به نسبت قدرت در چارچوب این باور مهم‌تر دانسته می‌شود.

کلید واژگان: جنبش زنان، حس‌های کالبدی، دین، فضاهای شهری، هویت جنسیتی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بیان مسئله

برای مفهوم هویت می‌توان گفت که هویت به مجموعه‌ای از باورهای ذهنی اطلاق می‌شود که سبب تفاوت گذاری میان خود و دیگری می‌شوند و به عمل فردی یا اجتماعی بر اساس آن و با هدف حفظ، تداوم و تقویت آن و یا در جهت تخریب و تضعیف هویت‌های دیگر دامن می‌زند (فکوهی، ۱۳۸۶). هویت جنسیتی چیزی فراتر از موقعیت‌های جسمانی است که در قالب نقش جنسیتی شکل می‌گیرند. مهم‌تر بودن تعریف هویت جنسیتی نسبت به تعریف هویت در ارتباط با زنان به این برمی‌گردد که انسان‌شناسان هر چه پیش از پیش این نکته که می‌توان از نوعی یکسان و همگن از زن بودگی و یا مردبودگی سخن گفت، را به زیر سؤال برده‌اند؛ این هویت‌ها را ناچار به تبعیت از هویت‌های فرهنگی پیرامونی می‌دانند که سبب پدید آمدن انواع خاص‌گرایی فرهنگی می‌شود. بنابراین، دو بحث اساسی در ارتباط با جنسیت مطرح می‌شود: نخست بحث رابطه‌ی میان خاص بودگی (یا نسبیت فرهنگی) و جهان‌شمولی و دیگر بحث نسبت میان هویت جنسیتی و هویت‌های موسوم به اقلیتی.

در بحث نخست موضوع بر سر آن است که آیا باید دستاوردهای عمومی انسانیت به ویژه ساختارهای ناشی از روشنگری و حقوق بشر را به کل فرهنگ‌ها تعمیم داد و بر اساس آن روابط میان جنسیت‌ها را تنظیم و اصلاح کرد و اولویت را به انطباق یافتن با این حقوق داد و یا برعکس باید این حق و امتیاز را برای فرهنگ‌های انسانی قائل شد که بتواند این‌گونه از روابط را شامل استثناهای فرهنگی بدانند؟ و در بحث دوم، موضوع آن است که آیا می‌توان موقعیت زنان را در جوامع انسانی کنونی، که تقریباً تمامی آنها از ساختارهای پدرسالارانه تبعیت می‌کنند با موقعیت‌های اقلیت‌های فرهنگی مشابه دانست و راهکارهای ویژه‌ای برای دفاع از آنها در نظر گرفت؟ (فکوهی، ۱۳۸۵: ۱۸۹). در این مقاله هویت جنسیتی مهم تلقی شده است، زیرا تمایل به از میان بردن جنسیت‌ها به معنای نوعی خودکشی است و ما باید اجازه دهیم شکلی از هویت بتواند خود را به بیان درآورد تا سپس ایجاد شباهت‌های نسبی ممکن شود. چون تفاوت‌یابی مرحله‌ای ضروری است.

چارچوب نظری

بحث هویت جنسیتی ما را ناچار می‌کند نگاهی هم به دیدگاه‌های جنبش زنان داشته باشیم. گفت‌وگوهایی که از دهه سوم قرن بیستم به بعد پیرامون حلقه وین شکل گرفت به تدریج، دیدگاه مزبور را درباره معرفت علمی مورد تردید قرار داد. فلسفه علم معرفت علمی را مبتنی بر مجموعه معارفی یافت که در دیگر عرصه‌های فرهنگی تولید و یا توزیع می‌شد و این دیدگاه، برای مدافعین حقوق زنان این فرصت را پدید آورد تا از سهم عنصر جنسیت در معرفت علمی سخن بگویند و بدین ترتیب پای را از مباحث جنبی سازمان‌های علمی فراتر گذارند و به ساختار درونی علم وارد شوند. بدون شک فمینیسم رادیکال و پسامدرن

پدیده‌ای است که بدون استفاده از مبنای معرفت‌شناختی تجربه‌گرایانه نمی‌توانست شکل گیرد (پارسانیا، ۱۳۸۴: ۲).

این‌گونه به نظر می‌رسد که زنان با وارد شدن به صحنه اجتماع هویت ساختاریافته‌شان را از خلال جنس و جنسیت نادیده گرفتند. جنبش زنان در ابتدا در پی حقوقی برابر با مردان بودند. آنها بعد از به دست آوردن حقوقی همچون رأی متوجه شدند جنس و جنسیت نقش به‌سزایی در شکل‌گیری هویتشان دارد و به راحتی نمی‌توانند آن را هنگام مبارزه در میدان اجتماع نادیده بگیرند. در حال حاضر هم جنبش زنان به این سمت حرکت می‌کند که نمی‌تواند ویژگی‌های زنان کشورهای در حال توسعه را برای رسیدن به حقوقی برابر نادیده بگیرد. در غیر این صورت سلطه مردسالاری به گونه دیگری بازتولید خواهد شد. گفتمان تجدد همراه با تقدس‌زدایی از اکثر ایدئولوژی‌ها بود. همان‌طور که بشر از زندگی گذشته‌اش که از خلال دین نهادینه شده بود افسون‌زدایی می‌کرد مفاهیم زنانه نیز توسط اندیشمندان پایه‌گذار دنیای مدرن مورد نقد شدید قرار می‌گرفت. فروید یکی از افرادی است که این مفاهیم را مورد بررسی قرار داد وی با تفاوت‌های موجود میان زنان و مردان در جهان واقعی ناشی از گزینه‌های ثابت آنان می‌پنداشت، بنابراین در عقیده فروید موقعیت زن، زمانی کامل می‌شود که آرزوی داشتن آلت تناسلی مردانه، جای خود را به نوزاد بدهد و خوشحالی او موقعی بیشتر خواهد شد که دریا بد نوزاد پسر است. (وود و شرم، به نقل از قیطان‌چی، ۱۳۸۱)

تا هنگامی که نگرش تجربه‌گرایانه به علم بر عرصه فرهنگ مدرن حاکم بود، جنبش زنان نمی‌توانست وارد میدان تولید علوم شود. حلقه معرفتی علم، حلقه‌ای است که در ساختار درونی خود مستقل از دیگر حوزه‌های معرفتی به شمار می‌آید، عالم باید به هنگام ورود به این حلقه، همه تعلقات فرهنگی خود را کنار گذارد، در این دیدگاه عرصه علم نظیر فضای آزمایشگاه است، که پوشش مناسب با خود را می‌طلبد، پژوهشگر به هنگام ورود به این محیط باید لباس‌های ویژه خود و از جمله لباس جنسیت را در بیاورد و لباس ویژه آزمایشگاه را که مخصوص عالمان است بپوشاند (پارسانیا، ۱۳۸۴: ۱) در نتیجه جنبش زنان به سمت انتقاد از تفکر پایه‌گذار مدرنیته می‌رود. ویژگی مشترک جنبش زنان معاصر، گوناگونی، تنوع و چند فرهنگی بودن است. پایه‌های تفکر مدرنیته بر این اساس است که انسان غربی (مرد) را خود و زن و افراد کشورهای دیگر را دیگری فرض می‌کند. برای رسیدن به بازیابی هویت زنانه یا مقابله با نظام مردسالاری، گویی زنان چاره‌ای ندارند که از تقسیم‌بندی خود و دیگری تبعیض‌بخش دور شوند. اگر خواسته باشیم هویت زنان مسلمان را بررسی کنیم ناچاریم بنیادهای معرفتی و فلسفی جنسیت در حوزه اندیشه اسلامی را جستجو کنیم.

حقیقت انسان به صورت عقلی وی است صورت جمادی، نباتی و حیوانی علل مادی پدید آمدن انسان هستند و همان‌گونه که این صور دخیل در حقیقت آدمی نیستند لوازم

مربوط به آنها نیز در حقیقت انسان تأثیرگذار نیست. با رویکرد انتقادی فلسفه اسلامی رابطه عقل و جنسیت مربوط به مرحله حیوانی از لوازم تولیدمثل یعنی از لوازم ماده نباتی است. قوام انسان به ادراک و تعقل است و ادراک و تعقل گرچه به لحاظ زمانی بعد از تکوین ابعاد مادی وجود او پدید می‌آید ولی حقیقتی ممتاز و مستقل از ابعاد مادی خود دارد (همان: ۷). متفکران مسلمان همچون مطهری که منتقد مدرنیته هستند جنسیت و جنس زن را محور بحث خود قرار نمی‌دهند و مدعی داشتن دیدی انسان‌گرایانه به زن هستند و اگرچه قائل به وجود تفاوت‌های ذاتی میان زن و مرد هستند اما این تفاوت‌ها را مایه نابرابری و امتیاز یک جنس بر جنس دیگر نمی‌شمارند.

جنبش زنان در اوایل در پی برابری از نوع حقوقی بوده است. تفاوت اساسی بین برابری از نوع حقوقی با نوع وجودی آن هست. اگر ما باور داشته باشیم زنان و مردان از نظر حقوقی برابرند خواه ناخواه هویت شکل‌گرفته از خلال جنس و جنسیت تحت شعاع قرار می‌گیرد و زنان دیگر به راحتی نمی‌توانند به تجربه زیست‌شده‌شان از خلال حس‌های کالبدی آگاه شوند؛ چون هویت زنان باید همانند مردان شکل بگیرد. اما اگر در ابتدا این باور یا عقیده در انسان وجود داشته باشد که زن و مرد از نظر وجودی برابرند ما را با این ابهام روبه‌رو می‌کند که با شناختی که تا کنون زنان به وسیله حس‌های کالبدی به دست آورده‌اند چه برخوردی شود. تفاوت اساسی بین بنیادهای معرفتی اسلام و مسیحیت وجود دارد و مدرنیته تحت تأثیر بنیادهای معرفتی مسیحیت است. دین مسیحیت زن و مرد را از نظر وجودی برابر نمی‌داند و علاوه بر آن روابط میان جنسیتی را برخلاف دین اسلام قبیح می‌شمرد. مطمئناً بنیادهای معرفتی مسیحیت در شکل‌گیری جنبش زنان که در ابتدا در پی برابری از نوع حقوقی آن بوده‌اند نقش داشته است. به‌رحال مهم است که زنان در ابتدا در پی شناخت منسجم از خودشان باشند یا حقوقی برابر برای پیشرفت. هر چند زنان تا پیش از مدرنیته که فرصت‌های نسبی برابری بین زن و مرد ایجاد کرد قادر به درک و شناخت تفاوت‌های خود از خلال جنس و جنسیت نبودند.

در این مقاله خواهان این بوده‌ایم که موقعیت زنان مسلمان - ایرانی که در حال حاضر وارد فضاهای بیرونی شهر شده‌اند را بر اساس شناخت نظری بررسی کنیم. باور بر اینکه زن و مرد از نظر وجودی برابر است هویت زنان مسلمان - ایرانی را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است تا جایی که آنها هویت خود را در برابر مردان درک نمی‌کنند. البته این باور منجر به این امر شده که جنبش منسجمی از زنان در ایران برای رسیدن به حقوقی برابر با مردان شکل نگیرد.. بنابراین شاید بهتر باشد که ما هویت زنان ایرانی - مسلمان را از جایگاه خود آنها بررسی کنیم.

پرسش‌های پژوهش

این مقاله با روش‌های پژوهش اسنادی رویکردهای اجتماعی و شناختی را بررسی و تحلیل می‌کند. در حال حاضر ما نمی‌توانیم بدون توجه به ساختارهای شناخت که در طول تاریخ

انسان شکل گرفته‌اند فقط به مباحث صرف اجتماعی از خلال رویکردی حقوقی به هویت زنان بپردازیم. در اینجا به مباحث شناختی، زبان و دین توجه شده است. در این مقاله به سه پرسش زیر پرداخته می‌شود

- ۱) آیا حس‌های کالبدی همانند حس‌های عقلانی پرورش‌پذیر هستند؟
- ۲) آیا باور زنان که ذاتی برابر با مرد از نظر انسانی دارند به آنها کمک می‌کند که به هویت جنسیتی خود از خلال زبان آگاه شوند؟
- ۳) وارد شدن زنان به فضاهای شهری چه موقعیتی به آنها از نظر شناختی و جایگاه اجتماعی می‌دهد؟

سلطه حس‌های عقلانی یا آگاهی بخشی آنها

کالبد را از این جهت باید مورد توجه قرار دهیم که انسان از خلال کالبد و حس‌های کالبدی است که می‌تواند با جهان بیرونی، با سایر انسان‌ها و موجودات جاندار و بی‌جان رابطه برقرار کند. بنابراین، هر نوع شکل‌گیری فرهنگ چه در بعد معنایی و چه در بعد مادی آن لزوماً باید از خلال کالبد (یا ذهنیت درباره کالبد) بگذرد. بنابراین خود و دیگری چه در معنایی فردی و چه در معنای جمعی این تقابل، بیش و پیش از هر چیز در چارچوبی کالبدی فهمیده، فهمانده و بازنمایانده می‌شوند (فکوهی، ۱۳۸۵: ۱۵۳). درست است انسان از خلال همه حس‌هایش با خود، دیگری و جهان بیرون ارتباط برقرار می‌کند اما انسان همواره بین شناخت‌هایی که از خلال این پنج حسش به دست می‌آورد تفاوت قائل می‌شود. انسان با توجه به شرایط زیستی از بعضی حس‌هایش برای ارتباط برقرار کردن با محیطی که در آن قرار دارد بیشتر استفاده می‌کند. مثلاً محیط زندگی زنان در گذشته خانه بوده است و وظایفی چون آشپزی، بچه‌داری و مسئولیت رابطه بین جنسیتی را داشتند. در نتیجه زنان برای ارتباط برقرار کردن با محیط پیرامون خود از حس‌های چشایی، بویایی و لامسه بیشتر از مردان بهره می‌بردند که در فضاهای بیرونی وقت خود را می‌گذرانند. انسان تفاوت بسیار شگرفی بین شناختی می‌گذارد که از خلال حس‌های بینایی و شنوایی تا چشایی، بویایی و لامسه به دست می‌آورد.

دیدن و شنیدن از آنجا که می‌توانند داده‌های بیشتری را درباره جهان گردآوری کنند برتر از سه حس دیگر شمرده شده‌اند (کرس میر، ۱۳۸۷: ۱۷۳). کانت در نقد داوری خود می‌گوید خوشی زیباشناختی با خوشی چشایی ناهمساز هست؛ زیرا که خوشی زیباشناختی نیازمند گونه‌ای هم‌داستانی همگانی است، اما در خوشی چشایی پسندهای فردی دنبال می‌شوند (همان: ۱۸۵). انسان توسط همه ادیان از افراط در لذت‌های که از خلال حس‌های چشایی، بویایی و لامسه ایجاد می‌شود، نهی شده است؛ سقراط در بستر مرگ گفت، فیلسوف نباید دل‌واپس خوراک، نوشیدنی و رابطه جنسی باشد، چون همه می‌توانند توجه را از کارهای برتر ذهن به خوشی‌های تن بکشانند (همان: ۱۸۰). سلطه مردانه در طول تاریخ از

خلال نظام مردسالاری زنان را در فضاهای اندرونی نگه داشته است؛ فضاهایی که زن‌ها را مجبور کرده است شناخت خود، دیگری و محیط بیرونی را بیشتر از خلال حس‌های چشایی، بویایی و لامسه به دست آورند.

امروزه به خاطر شکلی از ارتباطات جهانی زنان از فضای اندرونی به فضاهای گسترده‌تری که در تضاد با شناخت آنها از خلال حس‌های (چشایی، بویایی و لامسه) است وارد شده‌اند. در نتیجه زنان شناخت‌هایی بر پایه حس‌های دیداری و شنیداری تجربه می‌کنند که به خاطر موقعیت زیستی- فرهنگی‌شان مهارت تحلیل یافته‌ها را ندارند و به سختی می‌توانند با فضاهای شهری انطباق پیدا کنند. زنان برای آگاه شدن به شناخت‌های ساختاریافته‌شان از خلال حس‌های (چشایی، بویایی و لامسه) است باید باور داشته باشند که این حس‌ها هم همانند حس‌های دیداری و شنیداری پرورش‌پذیر هستند. سلطه مردانه در ساخت شهرها سبب شده است تا حس‌های چشایی، بویایی و لامسه محدود به فضای خانه بماند و نمودی در فضاهای بیرونی نداشته باشند. در هر صورت حس‌های بویایی، چشایی و لامسه هنگام آگاه شدن از خلال حس‌های دیداری و شنیداری امکان زیادی است که تحت سلطه آنها قرار گیرند. این حس‌ها چه در شکل‌گیری هویت ساختاریافته زنان از خلال رویکرد سنتی دین و چه امروزه در هویت‌یابی زنان در فضاهای گسترده‌تر نقش بسیار مهمی را ایفاء می‌کنند.

شاید ارتباط میان جنسیتی مهم‌ترین بعد ارتباط جنس و کالبد را نشان دهد. به اعتقاد فوکو هر دوره‌ای سامانه جنسی متناسب با خود را نیز شکل می‌دهد. دوره مدرن و پاگیری طبقه بورژوازی هم سامانه جنسی متناسب با خود را شکل داد. با شکل‌گیری بورژوازی مفاهیم بنیادی تغییر می‌کنند. گفتمان‌ها چارچوب‌هایی هستند که به جهان خارج، شکل و معنا می‌بخشند. آنها به مثابه تولیدات تاریخی و فرهنگی، دائماً در معرض تغییر و تحول‌اند. در پرتو تغییر گفتمان‌ها، نحوه نگاه به جهان عوض می‌شود. گفتمان‌ها هم چون روابط قدرت چیزهایی را حفظ و چیزهایی دیگری را حذف می‌کنند. خانواده زناشویی سکسوالیته را تصاحب می‌کند و به تمامی، در کارکرد مهم تولیدمثل ادغام می‌کند. در مورد مسائل جنسی سکوت حاکم می‌شود. زوج مشروع و تولید مثل گرا ست که قانون وضع می‌کند. این زوج خود را به منزله الگو تحمیل می‌کند. هنجار ارج نهاده می‌شود، حقیقت را در اختیار می‌گیرد، حق سخن گفتن را برای خود حفظ می‌کند و در عین حال اصل رازداری را به خود اختصاص می‌دهد (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۰). به اعتقاد فوکو، با شروع بورژوازی، آنچه بر پایه تولید مثل تجویز نشده بود، یا در تولید مثل تجلی نمی‌یافت، دیگر نه کاشانه‌ای داشت، نه قانونی و نه سخنی. هم مطرود بود، هم مردود بود و هم به سکوت واداشته می‌شد. نه تنها وجود نداشت بلکه حق وجود داشتن هم نداشت و به محض کوچک‌ترین بروزی (چه به صورت عمل یا گفتار) نابود می‌شد (همان: ۱۰). اگر به راستی لازم بود که جایی به روابط نامشروع جنسی داده شود، باید این روابط در جای دیگری شیطنت می‌کردند؛ یعنی آنجایی که بتوان این روابط را اگر نه در چرخه تولید، دست کم در چرخه سود جا داد تا به سود

جامعه بورژوا تمام شود. فوکو معتقد است که روسپی‌خانه و بیمارستان روانی همین مکان‌های تسامح‌اند. روسپی و مشتری و پاندا، روان‌پزشک و بیمار هیستریکس به نظر می‌رسد لذت ناگفته را مخفیانه در زمره چیزهای محاسبه شدنی قرار می‌دهند. کلمات و رفتارها که مخفیانه در زمره چیزهای محاسبه شدنی قرار می‌دهند. کلمات و رفتارها که مخفیانه مجاز شدند به قیمت مقطوع روز مبادله می‌شوند. فقط در همین جا است که رابطه آزاد جنسی از حق داشتن شکل‌های واقعی، اما کاملاً جزیره‌ای و گفتارهای مخفی، مهارشده و رمزگذاری شده برخوردار می‌شود. در همه جاهای دیگر، پاک‌دینی مدرن حکم سه‌گانه خود، یعنی حکم ممنوعیت، عدم وجود و سکوت را تحمیل می‌کند (همان: ۱۱). این گونه به نظر می‌رسد که مدرنیته فضایی را به گفته فوکو ایجاد می‌کند که حس‌های عقلانی بر حس‌های کالبدی تسلط داشته باشند.

اگر مدرنیته مسائل مهم بشری را به صورت تخصصی تفکیک نمی‌کرد هرگز نمی‌توانست به شناختی کارکردگرا دست پیدا کند. مدرنیته نیازهای انسان و نوع ارضای آنها را به گونه‌ای از هم تفکیک کرد که انگار هیچ رابطه معقولی بین آنها وجود ندارد. آیا رویکرد مدرنیته نمودی از این نیست که انسان همواره در طول تاریخ توسط نهادهای قدرت از آگاه شدنش به کالبد خود منع شده است؟ برای ساخت اجتماع، انسان باید فردیت خود را نادیده بگیرد. هنگامی که حس‌های پنج‌گانه بشر که هویت خود را از خلال آنها شکل می‌دهد توجه می‌کنیم درمی‌یابیم در نگاه فیلسوفان و بزرگان به بعضی از این حس‌ها برتری داده شده است. همین که حس‌ها به دو دسته عقلانی و بدنی یا حیوانی با بار ارزشی تقسیم می‌شوند نمودی از یک نوع شکل‌گیری آگاهی خاص نسبت به کالبد می‌تواند باشد. برتری که به حس‌های عقلانی (بینایی و شنوایی) نسبت به حس‌های بدنی (چشایی، بویایی و لامسه) داده می‌شود مثل این است که می‌گویند رابطه جنسی در جایگاه پستی قرار دارد که باید توسط نهاد قدرت کنترل شود. این تقسیم‌بندی ارزشی حس‌ها به برتری مرد نسبت به زن دامن می‌زند. از زمان ارسطو به بعد در فلسفه این نگرش دنبال شده که توانایی‌های شناختی و گرایش‌های طبیعی به گونه‌ای نابرابر میان مردان و زنان بخش‌بندی شده است. در واژگان دوتایی رویارویی که تا اندازه‌ای بدنام بخش‌بندی شده و بیشتر از دیدگاه فمینیستی کاویده شده ویژگی‌ها و کنش‌های بشری در پایگانی (سلسله مراتبی) مفهومی با هم جفت شده که به گونه‌ای روشمند (سامانمند) زنان و ویژگی‌ها و کنش‌های زنان را در جایگاه‌های زبردست جای داده است. خرد و ذهن، دادگری، کوشایی و پاسخ‌گویی (مسئولیت‌دولتی) و همگانی همه به‌سان قلمروی مردانه و جایگاه بهترین کارکرد مردانه شناخته می‌شوند. در حالی شور و هیجان و تن، ویر و هوس، کنش‌پذیری و دل‌بستگی به خانه و زندگی را از آن قلمرو زنانه دانسته‌اند (کرس‌میر، ۱۳۸۷: ۳۸). برتری مردها در شناخت به این خاطر است که آنها دارای حس‌های عقلانی قوی‌تری نسبت به زنان هستند. حس‌های بدنی توجه را به درون، به سوی بدن می‌کشاند برعکس حس‌های عقلی که فرد را به بیرون به سوی ابژه بیرونی هدایت

می‌کنند(همان: ۱۸۵). کانت هنگامی نظر خود را می‌خواهد درباره هنرهای زیبا بدهد به برتری حس‌های شنوایی و بینایی اشاره می‌کند: هنرهای زیبا پدید آمده تا به دور از حس‌های فروتر به چشم و گوش خوشی بدهد و کانت در نقد داوری، خوشی زیباشناختی را با یادآوری ناهمسازی آن با خوشی چشایی روشن می‌سازد؛ او بر این نکته پافشاری می‌کند که خوشی نخستین نیازمند گونه‌ای هم‌داستانی همگانی است، در حالی در دومی ما می‌خواهیم پسندهای فردی را دنبال کنیم. در کل می‌توان گفت حس‌های عقلی به دور از خوشی بدنی همچون پلی به اخلاق و دین هستند(همان: ۱۸۴). به طور کلی می‌توان گفت که فقط در صورت تفکیک نکردن موضوع تولید مثل از لذت بردن است که حس‌های عقلانی منجر به آگاه بخشی حس‌های کالبدی می‌شوند.

زبان چارچوبی برای قدرت یا شناخت

پدیده جنسیت در زبان هم از سوی زبان‌شناسان فمینیسم و هم غیر فمینیسم مورد مطالعه قرار گرفته است. با این تفاوت که زبان‌شناسان فمینیست پژوهش‌های خود را بیشتر به سوی کشف فرودستی زنان در زبان، تحلیل و رویارویی با آن جهت می‌دهند. شاید اساسی‌ترین سؤال در ارتباط با جنسیت و زبان این باشد که چه چیز باعث می‌شود زنان هم در جنس زبانی دارای رتبه کمتری باشند و هم در به کار بردن زبان نسبت به مردان دارای قدرت کمتری باشند. چرا زبان ما سرشار از واژه‌ها و عباراتی است که حاکی از نابرابری جنسی در جامعه هستند؟ واژه‌هایی مثل جوانمردی، مردی و منزل ضعیفه، کلفت و ... که در مدح و ستایش مردان بوده و زنان را سطحی‌نازل‌تر معرفی می‌کنند. عباراتی چون زن گرفتن، زن طلاق دادن، به خانه شوهر رفتن، شوهر کردن و یا شوهرداری نیز از این جمله‌اند. اما آیا این کلمات مرتبط به تعریف کالبد زنانه از خلال فضاهای درونی و بیرونی نیستند؟ یعنی با تغییر فضا واژه‌ها جور دیگر فهمیده می‌شوند. مفاهیم این واژه‌ها را فقط نمی‌توان در مبحث فرودستی زنان فهمید باید به چارچوب تقسیمات طبقاتی، فرهنگی و فضایی که این واژه‌ها در آن شکل گرفته‌اند هم توجه کرد. امروزه دیگر جوانمردی هم بار مثبت ارزشی خود را به خاطر تغییر فضای زندگی از دست داده است.

اگر ما به این تعریف زبان باور داشته باشیم که زبان یک سیستم ارتباطی و شناختی است که از طریق آن مقوله‌بندی جهان خارج و به ذهن سپاری آن مقوله‌ها صورت می‌گیرد، به راحتی می‌توانیم ناتوانی زنان در به کار بردن زبان برای رسیدن به قدرت را به تجربه زیستی - فرهنگی‌شان ارتباط دهیم که تحت تأثیر نگاه سنتی به زن بوده است. از نظر فوکو، زبان و به ویژه متن، کلام و گفتمان را برآیند و برگرفته از عواملی چون جهان‌بینی، تاریخ، روابط قدرت و امثال آنها است. در زمینه روابط قدرت زبان ابزاری می‌شود در دست صاحبان قدرت برای پیشبرد اهداف خود در سطوح مختلف از بالاترین سطح بین‌المللی گرفته تا سطوح پایین‌تری همچون روابط خانوادگی و حتی یک گفتمان معمولی که به عنوان بخش جدانشدنی زندگی روزمره به شمار می‌رود. برای همین در رویکرد فوکو هر

جامعه سیاست‌های کلی حقیقت خود را دارد: یعنی، انواع گفتمانی که آنها را می‌پذیرد و به منزله امر صحیح به کار می‌بندد؛ سازوکارها و نمونه‌هایی که فرد را قادر می‌سازد احکام صحیح را از غلط تمییز دهد، وسیله‌ای که با آن هر کدام را تصدیق می‌کند؛ فنون و راه و رسمی که ارزش را با اکتساب حقیقت سازگار می‌سازد؛ منزلت کسانی که موظفاند بگویند چه چیز صحیح به حساب می‌آید. بنابراین برای درک موقعیت زنان در ناتوانی برای به کار بردن زبان در ابتدا باید رویکرد تاریخ و حقیقت‌جویی آن را به چالش بکشیم تا بتوانیم به دلایل فرودستی زنان در زبان برسیم. بنابراین در این راستا باید جنسیت را مورد نقد قرار داد. چون واژه جنسیت یک مقوله اجتماعی است و از واژه جنس که عموماً برای بیان همان مقوله فقط از دیدگاه زیست‌شناسی به کار می‌رود متفاوت است. جنسیت مشمول رفتارها، نقش‌ها، کنش‌ها و اندیشه‌های اجتماعی است که فرهنگ حاکم در هر جامعه به عهده دو جنس زن و مرد می‌گذارد و در ارتباط با نقش‌های جنسیتی، افکار قالبی در مورد هر دو جنس در جامعه مشاهده می‌شود که دامنه انتظارات را از هر دو جنس طرح ریخته و تعیین می‌کند و در راستای دو مقوله اخیرالذکر یعنی جنسیت و نقش‌های جنسیتی، قشربندی‌های جنسیتی در جامعه پدیدار می‌شود که عمدتاً مربوط به پاداش‌هایی از قبیل توزیع قدرت، ثروت، وجه، آزادی‌های فردی و اقتصادی می‌شود که هر عضوی از جامعه بنا بر موقعیت خود در هرم سلسله مراتبی حاضر در جامعه از آن بهره می‌برند (نرسیسیانس، ۱۳۸۳: ۹-۱۰).

هرگاه بحث جنسیت به میان می‌آید به دنبال آن موضوع نابرابری جنسی مطرح می‌شود که ریشه در تاریخی بس طولانی دارد. انگلس ریشه شکست جهانی و تاریخی جنس مؤنث را پدرسالاری و پدرتباری می‌داند که با شروع کشاورزی حاصل شد. از اینجا بود که مرد فعالیت‌های عمومی و بیرون از خانه را عهده‌دار شد و زن نیز به فضای محدود خانه و کارهای خانه‌داری و بچه‌داری بسنده کرد. البته لازم به ذکر است که تفاوت‌های بارز در زندگی در بخش عمومی و خانگی (برونی و اندرونی) و قشربندی جنسیتی جزء جهانی‌های فرهنگی نمی‌تواند محسوب شود. در هر صورت این اختلاف میان اندرونی و بیرونی شروع سناریوی بود که بر مبنای آن نسل به نسل زن‌ها یاد گرفتند که چگونه باشند این چگونه بودن به شکلی درونی شده و به صورت جزئی از دنیای شناختی آنها بدل شد دنیای شناختی که تحت تأثیر واژگان و زبان حاصل می‌شود، به عقیده هگل زبان‌های طبیعی دنیا به طرق مختلف پدیده‌ها را مقوله‌بندی می‌نمایند زیرا، در واقع زبان‌ها نظام‌های طبقه‌بندی پدیده‌ها هستند (همان: ۶۲).

اما در این مقاله خواسته شده است به بازنمایی زنان که تا به امروز نتوانسته‌اند برتری خود را در زبان نشان بدهند هم توجه کند. بنابراین برای بررسی بازنمایی زنان در کاربرد زبان نمی‌توان فقط از خلال رویکرد انتقادی حرکت کرد. اگر هدف از ارتباط زن و مرد این باشد که آنها بتوانند به یک گفت‌وگو با هم برسند فقط با به چالش کشیدن کنش شکل‌گرفته اجتماعی، زنان و مردان هرگز نمی‌توانند به این خواسته برسند. به نظر می‌آید رویکرد

انتقادی از رهگذر روش عینیت‌گرایی پرورنده شده است، چون نه تنها خواهان افسون‌زدایی از حقیقتی است که توانسته از خلال قدرت خود را در کنش اجتماعی ساختارمند کند، بلکه به گونه‌ایی می‌خواهد کنش خود را از کنش ساختاریافته اجتماعی متمایز کند؛ و دقیقاً این رویکرد فاصله‌گیری سوژه از ابژه را در پشت جاذبه افشاگرش پنهان می‌کند. آشکارسازی شرایط پنهان یا، دست کم غیرصریح، لزوماً هم‌ارز یک کار انتقادی افسون‌زدایی از ایده‌های قالبی یا اسطوره‌های مردمی نیست (هینیک، ۱۳۸۷). در کنش اجتماعی ما می‌توانیم نقش مرد که خود را در ارتباط با برتری و حقیقت تعریف می‌کند ببینیم؛ اما مرد چگونه توانسته است ارتباطی بین استقلال خود (سوژه) و امر فراگرد اجتماعی به گونه‌ایی ایجاد کند که هم نام خویش را به عنوان جنس برتر نشان دهد و در سوی دیگر هم به نفع اقتصادی به خاطر این برتری برسد؟ و این دقیقاً ارتباطی است که زنان در طول تاریخ نتوانسته‌اند به گونه‌ایی منسجم به آن برسند. تحقیقات نشان می‌دهد طرز بیان و گفت‌وگوی زن و مرد تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای با یکدیگر دارد. مردان روابط کلامی را مسابقه‌ای برای کسب شأن اجتماعی می‌دانند که در آن یا بالا هستند و یا پایین حال‌آنکه برای زنان روابط کلامی راهی برای استحکام ارتباطات بین شخصی است. مردان و زنان گونه‌های زبانی مختلفی نیز پیدا می‌کنند چنانچه زنان در مقایسه با مردان از نظر برگرداندن موضوع صحبت، قطع کردن صحبت طرف مقابل و به دست گرفتن صحبت در موضع ضعیف‌تری هستند و به گفته پاملا فیشمن در حین یک مکالمه مردان رقابت می‌کنند و زنان همکاری. زن و مرد دو رویکرد متفاوت را برای برقراری ارتباط و ایجاد گفتگو دارند. سؤالی که در اینجا به وجود می‌آید چرا رویکرد مردانه می‌تواند بر رویکرد زنانه سلطه بیابد؟ آیا می‌توان گفت چون زنان در فضاهای اندرونی بوده‌اند مجبور به اتخاذ این رویکرد در گفت‌وگو شده‌اند؟ اما مدرنیته زنان را وارد فضاهای شهری کرده است. فضاهایی که متفاوت از فضاهای اندرونی زنان هستند. در این فضاها که زنان ناچار باید وارد گفت‌وگو شوند باید قدرت یاد گرفتن زبان مردانه را داشته باشند. در غیر این صورت آنها برای رسیدن به سلسله‌مراتب بالای اجتماعی هرگز راهی پیدا نخواهند کرد. در اینجا می‌توان از دو رویکرد در ارتباط با بحث نابرابری جنسیتی در زبان اشاره کرد: (۱) دیدگاه تسلط که عنوان می‌کند زنان به دلیل نداشتن قدرت و اقتدار، زبانی ضعیف و محتاطانه دارند مثلاً از ناسزاهای ملایم‌تر، آهنگ مرده، بیان مطالب به صورت سؤالی یا همراه با سؤالات ضمیمه‌ای استفاده می‌کنند ولی مردان آهنگ کلامی قوی‌تر و تندروتری دارند. (۲) دیدگاه تفاوت که نگرش مثبت‌تری نسبت به رفتار زبانی زنان دارد. در اینجا هدف مطالعه کارکرد زبانی زنان بر حسب شرایط خود آن است و سعی می‌شود بافت خرده‌فرهنگی که الگوی جنسیتی مربوط به کنش متقابل زبانی در آن وجود دارد را توجیه کند. در دیدگاه تسلط دوگانه قدرتمند/ فاقد قدرت و در دیدگاه تفاوت دوگانه رقابت / همکاری مطرح است که در اولی مطمئناً ایجاد رابطه میان این دو کار دشوارتری است. به نظر می‌رسد همین‌که زنان تلاش می‌کنند از رقابت فاصله بگیرند و به همکاری در گفت‌وگو

برسند زنان را مجبور می‌کند که هویت جنسیتی خود را نادیده بگیرند و در این بین به شناختی که در چارچوب حس‌های کالبدی به دست آورده‌اند آگاه شوند.

جایگاه و درک زنان از فضاهای شهری

جنس و جنسیت چه گونه بر ادراک و کاربرد فضاهای شهری اثر می‌گذارد. بررسی جنس و جنسیت در شهر، ما را متوجه این موضوع می‌کند که شهرها ما را به عنوان بدن‌ها، به چه طریق مادی اداره می‌کنند و تجربه شهری چگونه ما را به مثابه خود ما شکل می‌دهد. فضاها هم از طریق عمل‌های اجتماعی و هم به هم‌بستگی نمادین، جنسی می‌شوند. البته، به سختی بتوان این دو را از هم جدا کرد: راه‌های عملی که مردم، به واسطه اختلاط معانی و تصورات، به عمل جنس در فضا می‌پردازند، آگاهانه یا ناآگاهانه، میل به پیش‌نویسی پیدا کرده است. این‌ها از انتزاعی‌ترین بازنمودهای فضا گرفته تا جزئی‌ترین جزئیات رفتار عادی را شامل می‌شوند. بعضی از اساسی‌ترین ابزارهای مفهومی برای درک فضای اجتماعی بر معانی جنسی استوار است، نمونه متعالی مدرن تقسیم عمومی و خصوصی. چنین تمایزی نه فقط فضا را در چارچوب عملکردها، مناسبات و قواعد ویژه سازمان می‌دهد، بلکه معانی را که میان بدن‌های متفاوت ردوبدل می‌شود، ظاهر می‌سازد. راه‌هایی که بدن‌ها پیش می‌گیرند و این رمزهای اجتماعی را بازتولید می‌کنند می‌تواند فضاهای معینی را که به این ترتیب حداقل عادی و یقیناً پایدار به نظر می‌رسند اگرچه که دقیقاً طبیعی نیست جنسی کند. وقتی سوزن‌های جنسی شده به خیابان قدم می‌گذارند، به محل کار وارد می‌شوند یا در خانه می‌مانند، نه فقط با محیط‌های فیزیکی و اجتماعی، که با فضاهای نمادین سروکار دارند. ارتباط بین سازمان نمادین فضاهای مختلف و سازگاری بدن‌های متفاوت میان آنها، نمونه مهمی درباره شیوه‌ای است که بدن به گفته پی‌یر بوردیو (۱۹۹۰: ۲-۱۷) به طور جدی شکل استعاره می‌گیرد. تقسیمات مفهومی در فضا به طور تنگاتنگ با تقسیم جنسی بدن‌ها در یک خط قرار دارد. این مرزبندی فضاها و پراتیک‌ها در امتداد خطوط جنس را می‌توان از جغرافیای انتزاعی عرصه‌های عمومی و خصوصی تا جغرافیاهای محلی زندگی روزمره خیابان، اداره، آشپزخانه، اتاق خواب و خرده تقسیمات فضای میان آنها (نشستن در بالای میز، در برابر تا آرنج در لگن ظرف‌شویی فرو رفتن) را مورد رصد قرار داد. انسان‌شناسان تلاش‌های در بازنمایی فضای اجتماعی عملکردهای خاص جنسی داشته‌اند، و مستدل‌ترین این تبیین‌ها اظهار می‌کنند که چنین تقسیمات فضایی نه مشخص‌اند و نه آشکار، اما مورد پذیرش‌اند و از طریق پراتیک متجسم، بازتولید می‌شوند (تانکیس؛ ۱۵۱: ۱۳۹۰).

هر چند زن در شهر، به‌سادگی، موضوعی در فضا نیست. اما زندگی شهری مستلزم عرصه‌های عاملیت زنان است. اگر آهنگ شهرهای مدرن نقش‌های اجتماعی و نظم فضایی ایجادشده را بر هم زد، این به ویژه درباره الگوهای متعارف جنس و روابط خانوادگی، صحت داشت. درحالی‌که چنین آشفتگی ممکن است انواع معینی از اقتدار تثبیت‌شده مردانه را

تهدید کند، اما شکل‌هایی از آزادی‌های فردی و جمعی را برای زنان به ارمغان می‌آورد. سیاست‌های جنس در مبارزه برای حق رأی زنان و جنبش‌های آزادی زنان، در صلح‌طلبی جنبش زنان و سیاست‌های ضد هسته‌ای، در مبارزه به خاطر حق سقط‌جنین و مبارزه علیه خشونت جنسی، به ناچار موقعیت خود را در خیابان‌های شهر و در فضاهای عمومی ایجاد کرده است. این جنبش‌های سیاسی معنای مطالبات فضای معمولی‌تر زنان را برجسته و برنده‌تر می‌کنند. داشتن شغل، بخش استانداری از مجموعه مقاومت و مبارزه سیاسی است. و برای زنان به سادگی بودن قانونی، مستقلانه، بدون همراه و بدون مزاحمت در خیابان، ساختمان عمومی یا محل کار، همواره چیزی از منطق تجاوز و تصرف همراه دارد. یورش مخرب به حضور زنان در فضاهای شهری تا حدی از کنش متقابل فریبکارانه میان آزادی و خطر سرچشمه می‌گیرد. به‌هرحال ارتباط دوگانه زنان با شهر بر حسب آزادی و خطر، فراتر از رمزآمیز کردن نمادین فضا است. در این زمینه، جغرافیای جنس در شهر نه فقط مستلزم مرزهای آزادی است، بلکه نیازمند نقشه‌های خطر نیز هست. ادراک ایمنی و خطر در شهر، شیوه‌های استفاده فاعلان جنسی شده از فضا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در دانش جرم‌شناسی عمومی روشن است که زنان نوعاً بیش از مردان نگران آن‌اند که قربانی جرم شوند. می‌توان گفت این الگوی ترس پایه‌های ویژه‌ای دارد. عمومی‌ترین نوع ترس زنان از جرم، ترس خاص آنان از تجاوز جنسی و حمله به قصد عمل جنسی است که برجسته و مورد تأکید است به این ترتیب، ترس از خشونت جنسی، حس گسترده‌تر زنان از خطر را در رابطه با انواع ریسک، تحت شعاع قرار می‌دهد (همان؛ ۱۶۰). بنابراین زنان ترجیح می‌دهند خود را متعلق به فضاهای خصوصی بدانند و تا جایی که ممکن است به تنهایی وارد فضاهای شهری نشوند تا در معرض خطر هم قرار نگیرند. به این معنا، واقعیت جرم نه؛ که ادراکات خطر است که استراتژی‌های فضایی زنان را مشروط می‌کند. به علاوه این استراتژی‌ها، به واسطه عوامل سن، درآمد و شیوه زندگی که می‌توانند در چگونگی عبور سلامت زنان مختلف از فضا، تعیین‌کننده باشند، پیچیده ماندن در خانه پس از تاریکی، استفاده از اتومبیل یا تاکسی، جلب حمایت مردان و روبه‌رو شدن با ضرورت کار در ساعات خلوت یا در مکان‌های غیر آبرومند. مثلاً محوطه‌های فروشگاه‌هایی که در طول روز مملو از زنان است می‌تواند بعد از تاریکی شب، از زنان خالی باشد. زنان، کودکان و افراد مسن‌تر بیشتر جمعیت روز شهر را تشکیل می‌دهند تا جمعیت شب هنگام را. در شب خیابان‌ها بیشتر مورد استفاده زوج‌ها، گروه‌ها و مردان تنها است. زنان فضا را زمانی به عنوان مکان خطر دریافت می‌کنند که رفتار مردم (به ویژه مردان) به گونه‌ای بی‌نظم برسد. این حرف می‌تواند در مورد فضاهای باز پارک‌ها، دوراهی‌ها، اراضی بایر که عبور سریع از میان آن و دور زدن آن دشوار است، حقیقت داشته باشد. انکاری نیست شهرهای ایران از خلال ارتباطات جهانی ساخته می‌شوند و نقش جنسیت و فرهنگ گذشته‌مان در ساختشان در نظر گرفته نمی‌شود. ورود زنان در فضاهای بیرونی شهرهای قدیمی تعریف‌شده بوده؛ زنان اگر مجبور بودند از خانه بیرون می‌آمدند. نبود حضور زنان در فضاهای بیرونی، کوچکی و کم‌جمعیتی فضای شهرهای

قدیمی موقعیتی را فراهم می‌کرده است که مردان زنان را به صورت یک ابژه جنسی نبینند و بیشتر تحت تأثیر ادبیات عرفانی و دین زن را در ذهن خود تعریف کنند و آن را مقدس بدانند. اگر زنان در زندگی واقعی از چارچوب این مفاهیم خارج می‌شدند مردان به خودشان اجازه می‌دادند با آنها برخوردی از خلال قدرت‌طلبی کنند. اما شهرها از خلال توسعه ساخته شدند و فضای روستایی و شهرهای کوچک ایران به خاطر درآمدهای روزافزون نفتی تبدیل به فضای شهرهای مدرن شدند. بزرگ شدن فضای شهرها، جمعیت بیشتر و ورود زنان به فضاهای بیرونی، اجازه می‌دهد زن به عنوان یک سوژه جنسی نگاه شود. ورود زنان به فضاهای شهری با در نظر گرفتن هویت جنسیتی می‌تواند منجر به این امر شود که زنان، مردان را نیز همراه خود کنند تا با شهر نه به عنوان یک ابژه بلکه به عنوان یک ساختار اجتماعی-فرهنگی که خواهان آشنا شدن با آن هستند رودررو شوند.

نتیجه‌گیری

در رابطه با معناسازی رفتارهای زنان به بهانه جهان‌شمولی نباید جنسیت که تحت تأثیر فرهنگ است نادیده گرفته شود. درست است در تمامی جوامع بشری زنان در قشربندی قدرت به نسبت مردان ضعیف‌تر هستند اما ممکن است در بعضی جوامع برابری از نوع حقوقی آن بین زن و مرد جست‌وجو نشود. بنیادهای معرفتی اسلام باور به برابری از نوع وجودی بین زن و مرد دارد. این باور تجربه زیست شده زنان که بیشتر از خلال حس‌های کالبدی (چشایی، لامسه و بویایی) شکل‌گرفته‌اند را زیر سؤال نمی‌برد. در حالی باور به برابری از نوع حقوقی به تجربه زیست شده زنان رویکردی انتقادی خواهد داشت. در حال حاضر زنان مسلمان - ایرانی هم از خلال فرایند شهرسازی وارد فضاهای بیرونی برخلاف گذشته شده‌اند. در اینجا زنان یا باید هویت گذشته خود را در فضاهای بیرونی شهر نادیده بگیرند یا به آن آگاه شوند و یا اجازه بدهند هویت ساختاریافته‌شان تحت تسلط ساختارهای قدرت قرار بگیرند و اضطراب‌های بحران هویت را همواره در درون احساس کنند. بالطبع تفکیک کردن مسئله تولید مثل از لذت بردن در چارچوب مدرنیته منجر به پیشرفت و استفاده کاربردی از نیروی کار زن و مرد می‌شود. این در حالی است ارتباط معقول بین شناخت حس‌های کالبدی و عقلانی ما را بیشتر به سمت شناخت تا قدرت می‌برد. در اینجا پس مفاهیم شکل‌گرفته در تعریف کالبد زنانه که از نظر ذاتی زنان را پست نمی‌شمرد مهم انگاشته می‌شوند. زن ایرانی - مسلمان هویت خود را در برابر مرد درک نمی‌کند چون باور به برابری از نوع وجودی آن دارد. بنابراین سعی می‌کند با همراهی مرد با فضاهای شهری ارتباط برقرار کند.

منابع

- پارسانیا، حمید (۱۳۸۴). *رویکرد انتقادی فلسفه اسلامی به رابطه عقل و جنسیت*، خبرگزاری فارس.
- تانکیس، فرن (۱۳۹۰). *فضا، شهر و نظریه اجتماعی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رید، ایولین (۱۳۸۰). *آزادی زنان، مسائل، تحلیل‌ها و دیدگاه‌ها*، ترجمه افشنگ مقصودی، تهران: نشر گل آذین.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۵). *پاره‌های انسان‌شناسی*، تهران: نشر نی.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۶). *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۴). *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- قرآن (۱۳۸۳). *ترجمه سید علی موسوی گرمارودی*، تهران: انتشارات قلیانی.
- قیطان چی، الهام (۱۳۸۱). *موج‌های فمینیسم*، جلد دوم، تهران: نشر توسعه.
- کرس میر، کارولین (۱۳۸۷). *فمینیسم و زیباشناسی*، ترجمه افشنگ مقصودی، تهران: نشر گل آذین.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۲). *از جنبش تا نظریه اجتماعی*، تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران: نشر شیرازه.
- مطهری (۱۳۷۴) *نظام حقوق زن در اسلام*، قم: انتشارات صدرا.
- نرسیسیانس، امیلیا (۱۳۸۳). *مردم‌شناسی جنسیت*، تهران: نشر افکار.
- هملیتون، ملکم (۱۳۷۷). *جامعه‌شناسی دین*، محسن ثلاثی، تهران: تبیان.
- هینیک، ناتالی (۱۳۸۷) *جامعه‌شناسی هنر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر آگه.
- Rendell, Jane, (ed), (2000), *Gender, Space, Architectere, Introductory Essay: Gender, Space*, London & New York; Routledge



پرویشگاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی